

هُوَ الْعَلِيمُ

شرح حدیث

عَنْوَانِ بَصِيرِي

مجلس چہار دہم

سید محمد حسن حسینی طہرانے

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلى الله على سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد

و على آله الطيبين الطاهرين و اللعنه على أعدائهم أجمعين

در مجلس گذشته صحبت از کیفیت اورد و اذکار در کلام امام صادق علیه السلام و تطبیق آن بر اشتغالات روزمره انسان و هماهنگی آن با جریان رشد معنوی و تربیتی سالک بود.

عرض شد در یک جریان سلوک الی الله آن جریانی می تواند حق باشد و جامع جمیع ظهورات و مغرضات صفات جمالیّه و جلالیه حق باشد که با مشیت الهی در نظام تکوین تطبیق بیشتری داشته باشد؛ گرچه ممکن است در بعضی از مراحل کیفیت سلوک و نحوه اعمال انسان به گونه ای باشد که تا حدودی از شرکت در مسائل اجتماعی و تطبیق جریان ظاهر بر نظام حیات انسان تفاوت کند، که البته موارد مخصوص این در بحثهای آینده می آید، اگر خدا توفیق بدهد، که چطور در بعضی از مراتب انسان دایره ارتباط خود را با افراد باید قدری محدود کند، و الا آن اثر خاصی که مترتب بر اشتغال به مسائل معنوی و عبادی است برای انسان حاصل نمی شود؛ چطور اینکه رسول اکرم و بسیاری از پیغمبران و بسیاری از اولیاء اینها برهه ای از عمر خود را در انزعال و عدم ارتباط با مردم به سر بردند؛ اما در غیر اینصورت، اینکه به طور کلی سلوک عبارت باشد از ترک اغلب یا جمیع اموری که انسان در حیات دنیوی به این امور وابستگی و علقه دارد، یک همچنین مسیری نمی تواند مسیر حق به تمام معنی الکلمه باشد.

امام صادق علیه السلام در فرمایشات خود به عنوان بصری به این مسأله متذکر می شوند که می فرمایند: من در شبانه روز ساعتی را برای ورد و برای ذکر تعیین کردم، جدای از ساعات و اوقاتی که در ارتباط با مسائل دیگر بسر میبرم. البته این مطلب را ما از کلام آن حضرت در می آورم ولی در عبارت آن حضرت به این مطلب دوّم تصریح نشده.

مطلبی که در اینجا باید مورد توجه قرار بگیرد اینست که: ذکر و ورد چه تأثیری می تواند در سلوک انسان و در رشد معنوی و تربیت نفسی انسان داشته باشد؟ و آیا افرادی که قائل به طیّ مدارج و مراتب در عین حال نافی و منکر ذکر و فکر و مراقبه هستند آیا کلام اینها چه جایگاهی می تواند داشته باشد؟ شکی نیست در اینکه انسان یک پدیده ای است مرکب از ماده و روح و به عبارت صحیح تر نفس ناطقه ای است که قالب مادی برای آن نفس ناطقه در نظر گرفته شده، حقیقت انسان را این بدن مادی تشکیل نمی دهد، و این انسان در ارتباط با قوانین تکوین و نظام احسن خلق، جدای از سایر پدیده ها و سایر حوادث و قوانین حاکم بر نظام احسن نیست؛ ما می بینیم اشیاء مادی که در این عالم است برای رشدشان و برای ادامه حیاتشان، اینها احتیاج به تغذیه دارند، احتیاج به غذا دارند، رشد دارند، نمو دارند، اگر این رشد و نمو از آنها سلب بشود یک درخت می میرد

و خشک می‌شود و تبدیل به خاک می‌شود، چرا؟ چون نظام حاکم بر عالم اقتضاء می‌کند اگر درختی بخواهد در این عالم رشد کند و نمو کند این نیاز به نور، نیاز به آب، نیاز به اکسیژن، نیاز به خاک، نیاز به مواد غذایی برای ادامه حیاتش دارد؛ و هر کدام از این گیاهان، در ورود و خروج نسبت به این مواد با هم اختلاف دارند، بعضی‌ها نیاز بیشتری به آب دارند، بعضی‌ها نیاز کمتری دارند، بعضی‌ها آب را در خودشان ذخیره می‌کنند، بعضی‌ها آب را تبدیل به اکسیژن می‌کنند و در هوا پخش می‌کنند، درخت چنار می‌گویند خیلی موجب تصفیه هوا می‌شود، درخت بید موجب تصفیه هوا می‌شود و همانطور که اینها از نقطه نظر تصفیه اثر بیشتری دارند از نقطه نظر تغذیه هم باید بیشتر برای آنها در نظر گرفت، لذا درخت چنار اگر آب نداشته باشد زود خشک می‌شود، ولی درختانی را شما ملاحظه می‌کنید اینها روزها می‌گذرد و بلکه هفته‌ها می‌گذرد و نیاز به آب ندارند؛ نقل می‌کنند، نمی‌دانم لابد درست است دیگر، می‌گویند: درخت زیره، یا بعضی از این درختهایی که در مناطق گرمسیر و اینها هستند، اینها اصلاً نیاز به آب ندارند، خیلی به ندرت برای اینها یک آبیاری و اینها می‌شود، این به خصوصیت و شاکله آنها برمی‌گردد. اگر به این درخت آب نرسد، این درخت نمی‌تواند به حیاتش ادامه بدهد. حیوان همینطور است، حیوان اگر مدتی آب نداشته باشد، غذا نداشته باشد از بین می‌رود. از این قاعده انسان مستثنی نیست. انسان در حیات خودش احتیاج به موادی دارد - در حیات ظاهر - که بتواند زیست او را در این دنیا تأمین کند؛ هر کدام از فرمولهای تغذیه تغییر پیدا بکند، شما مرض و کسالت سایر عوارض را در انسان مشاهده می‌کنید؛ حالا در طب قدیم، به یک نوع تعبیر می‌آوردند، تعبیر به اختلاف در اخلاط اربعه و اینها می‌آوردند، در طب امروز خوب کیفیتش و بیانش تغییر کرده اما حقیقتش خب تغییر نکرده همان است دیگر؛ اگر چربی بالا برود انسان مریض می‌شود، اسید اوریک بالا برود مریض می‌شود، پائین بیاید یک نوع می‌شود، آرتروز ناشی از کمی چربی و اینها پیدا می‌شود، می‌گویند نمی‌دانم آن دارو را بخور آن مواد را، همین، تا این که چی؟ این سلامتی انسان به واسطه یک تعدیل مزاجی برای انسان، آن سلامتی حاصل بشود.

همینطور از نقطه نظر ارتقاء روح و تکامل روح، انسان احتیاج به تغذیه دارد، آدم بیکار هیچوقت از نقطه نظر روحی نمی‌تواند رشد کند. شما هیچ وقت دیدید، شخصی تمام مدت زندگی خودش را به ورزش و امثال ذلک بگذارند و بعد توقع یک مکتشف یا مخترع یا عالم و دانشمندی از او باشید، این امکان ندارد.

روح و نفس انسان برای تحصیل و برای رسیدن به مرتبه کمال احتیاج به ممارست دارد، به غذایی که آن غذا موجب بشود انسان به آن مرتبه از کمال برسد، فرق نمی‌کند چه نسبت به علوم ظاهری و چه نسبت به علوم باطنی؛ حالا اگر در این راستا موانعی برای انسان پیش بیاید، خب در رسیدن به آن هدف انسان ناکام است؛ ابن سینا کلامی دارد بسیار کلام حکیمانه و منطقی است، ایشان می‌فرمایند: «مزاج تکاملی یک انسان آنگاه در مرحله اعتدال و به دور از افراط و تفریط قرار دارد که هیچگاه میل به علم و طلب علم در انسان از بین

نرود. «شما هر وقت احساس کردید نیازی به علم ندارید در وجود خودتان، نسبت به فراگیری علوم کسالت دارید، بی میل هستید بدانید در آن موقع مزاج شما مریض است، از نظر ظاهر خیلی ممکن است انسان از نظر مادی، از نظر شکل و شمایل هیچگونه عیب و نقصی نداشته باشد و کاملاً تمام فرمولهای صحت و سلامتی بدن او در نقطه اعتدال قرار دارد، اما از نقطه نظر روحی و معنوی این شخص بیمار است، چرا؟ چون میل به علم در او وجود ندارد، میل برای رسیدن به کمال در او وجود ندارد.

می‌گویند یک روز ابن سینا وارد اتاق درس شده بود، صبح بود، داشت مطالب را می‌گفت، در بین صحبت ملاحظه کرد این شاگردانش یک سؤالاتی می‌کنند - بسیار ابن سینا مرد زیرکی بود بسیار از نقطه نظر حدت و زیرکی یک نبوغ خاصی داشت - آن روز نگاه کرد دید سؤالاتی که اینها دارند می‌کنند با نحوه سؤال در روزهای قبل تفاوت دارد؛ رو کرد به اینها، گفت دیشب را چگونه گذرانیدید؟ دیشب چطوری گذرانیدید و قتان را؟ گفتند: دیشب فلان منزل نشسته بودیم و جلسه و گعده و خلاصه دیگر نشد فرض کنید که برویم تو حُجراتمان و اینها، همینطوری به خنده و اینها تا پاسی از شب گذرانیدیم و... و بعد هم گرفتیم خوابیدیم، صبح هم آمدیم؛ گفت: مسأله همین جاست، دیشب که شما برخواستید و نماز شب نخواندید، این اثرش را امروز در نحوه سؤالی که شما می‌کنید من دریافتم؛ و بعد گریه کرد، گفت: تأسف می‌خورم بر خودم، که چطور وقت خودم را برای امثال چون شماهایی قرار دادم که برای رسیدن به کمالتان اینقدر ارزش و اینقدر ارج نمی‌گذارید که بلند شوید نیم ساعت قبل از اذان صبح نماز بخوانید و در بین الطلوعین بیدار باشید. البته خب ایشان در اواخر عمر تغییرات کلی در او پیدا شده بود، از نحوه کلماتش هم برمی‌آید این مسائل.

ولی صحبت در این است: ببینید یک بیدار نشدن در شب و یک بیدار نشدن در بین الطلوعین این چه تأثیری در قوای ذهنی و قوای فکری انسان قرار می‌دهد که در نحوه تفکر و برداشت انسان نسبت به حقایق، تأثیر، تأثیر کلی می‌گذارد. اینجا است که ما به روایاتی که دلالت می‌کند بر اینکه رزق و روزی انسان را در بین الطلوعین تقسیم می‌کنند، اینجا انسان به این مسائل می‌رسد؛ رزق منظور نان و آب نیست، منظور از رزق این علف و گیاه نیست، منظور آن بهاء و نورانیته است که خداوند متعال در تلقی حقائق، آنروز به این شخص می‌خواهد عنایت کند و این مترتب بر بیداری بین الطلوعین است؛ و همین مطلب و همین اثر در صورت و در چهره افراد مشخص است؛ حالا ایشان از کلام آنها فهمید، اما اگر شخصی دارای بصیرت باشد و دارای تجربه باشد از صورت افراد متوجه می‌شود که آیا این به عبادت گذرانده، به بیداری گذرانده، بین الطلوعین را بیدار بوده یا نبوده، این مشخص است؛ چطور اینکه اگر شخصی دو روز غذا نخورد چهره صورتش زرد می‌شود شما می‌فهمید، از دور پیداست، می‌گویند: آقا شما روزه گرفتید امروز را؟ می‌گوید: آقا از کجا فهمیدید؟ چهره‌ات پیداست دیگر، گرسنه ماندی؛ اینهم برای افرادی که اهل خبره هستند از پنج فرسخی پیداست، هیچ نیازی به سؤال و جواب ندارد، این مال چیست؟ مال این است که ما بخواهیم و نخواهیم محکوم به قوانین

عالم تکوین هستیم؛ نظام تکوین این است، غذا نخوری می‌میری، این غذا را نخوری هم می‌میری، هر دو به جای خود محفوظ، ما می‌توانیم خودمان را از تحت این نظام بیرون بیاوریم؟ می‌توانیم؟! ما می‌توانیم چاقو را به دست بگیریم و توی شکم خودمان فرو کنیم اما چاقو فرو نرود؟ نمی‌شود، وقتی چاقو تیز است فرو می‌رود، فرقی هم نمی‌کند برای هر کسی می‌خواهد باشد؛ این نظام این اقتضاء را می‌کند و این مطلب صددرصد بلکه سیصد در صد، هزار درصد، هر چه می‌خواهید بگوئید، از آینده بدهیات است و مسأله‌ای است که مولای درزش نمی‌رود، هر کسی این راه را رفته تأیید می‌کند و هر کسی که نرفته، خاسر و دستش خالیست، دستش خالیست نسبت به این حقائق و نسبت به این مسائل، نظام انسان به نحوی است که این نظام، این نظام تربیتی باید با مراقبه این راه را پیماید، مراقبه نداشته باشد فایده‌ای ندارد، این است مسأله.

شخصی که دارد تحصیل می‌کند، تحصیل علوم می‌کند، باید وقت فارغ برای مطالعه داشته باشد، نمی‌تواند مهمان به منزلش بیاورد، اگر مهمان بیاورد از تحصیل می‌ماند و در امتحان مردود می‌شود این برو برگرد ندارد، خودتان هم امتحان کردید.

ما وقتی که آن موقع در قم درس می‌خواندیم - حالا هم می‌خوانیم متنها خب نحوه‌اش فرق می‌کند - اصلاً کسی از طلبه‌ها جرأت نمی‌کرد به حجره ما بیاید و به این مسأله ما اصلاً معروف بودیم در بین افراد که فلانی را اصلاً نمی‌شود طرفش رفت، فلانی اصلاً نمی‌شود حجره‌اش رفت و اینها؛ خب این برای چی اینطور؟ من می‌دیدم که در این یک ساعتی که الان آن یک ساعت دارد به بیا و برو و مهمان آمدن و جواب دادن و این مطالب گذشتن، این یک ساعت دیگر بر نمی‌گردد، این فراغت دیگر بر نمی‌گردد، همان موقع هم بودند افرادی که تمام اوقاتشان را به مسائل دیگر و بیا و برو و روزنامه خریدن و به مسائل سیاسی پرداختن و دائماً صحبت کردن و گعده و جلسه گرفتن و راجع به قضایا و تعطیل کردن و شروع کردن و راهپیمایی کردن و از این جور چیزها بودن و خیلی همان موقع تمام وقتشان را اینها می‌گذراندند و از این نقطه نظر هم خیلی با ما سر آشتی نداشتند، چون ما اصلاً بطور کلی ما کنار بودیم، نه معارضه‌ای داشتیم و نه خب موافقت بالکلیه‌ای داشتیم با اینها. خوب این چرا اینطور است؟ چون یک شخصی که دارد درس می‌خواند این با مهمان آمدن و رفتن و تفریح و گردش نمی‌سازد، این آمد و رفت و معاشرت موانعی است برای تحصیل علم در سر راه یک طالب و یک دانشجو قرار دارد، این موانع نباید باشد.

یک روز مرحوم بله آقای بروجردی ایشان می‌فرمودند به یکی از آقایان، او نقل می‌کرد برای ما، برای مرحوم پدرمان نقل می‌کرد من هم گوش می‌دادم، می‌گفت: یک روز این آقای، یکی از وعاظ تهران آمده بود قم برای دیدن مرحوم آقای بروجردی و ظاهراً در حجره مرحوم آیت الله مطهری - رحمه الله علیه - در حجره ایشان وارد شده بود، می‌آید منزل آقای بروجردی برای دیدن، ایشان به آن شخص مسئول می‌فرمایند که: به ایشان بگوئید الان من مجال برای ملاقات ندارم، الان آن شخص هم می‌آید به همان واعظ معروف می‌گوید

- ظاهراً حیات دارد الآن آن واعظ معروف - و مرحوم آقای بروجردی بعد از درس به اتفاق بعضی از اطرفیانشان می آیند حجره مرحوم آقای مطهری که از این واعظ دیدن کنند، وقتی وارد می شوند می بینند که ایشان به طهران مراجعت کرده و دیگر نیست؛ به آقای مطهری می فرمایند که: از قول من به ایشان سلام برسانید و بگوئید که اگر شما یک منبر بسیار مهم و با عظمت و در یک موقعیت خاصی داشته باشید و باید برای این منبرتان مطالعه کنید و یک فرصت کوتاهی برای آن داشته باشید، اگر مهمان برایتان بیاید چکار می کنید؟ آیا مطالعه را کنار می گذارید و به صحبت با مهمان می پردازید، یا اینکه از مهمان عذرخواهی می کنید و به این مطلب اهمّ ترتیب اثر می دهید؟ من در قبال این همه جمعیت از فضلاء و طلاب که الآن برای درس من آمدند، من در مقابل اینها چه جوابی دارم بدهم؟ آن شخص می آید و این مطلب را به این واعظ می گوید و او می گوید: نه نه من ناراحت نشدم از این که ایشان به ما جواب رد دادند، بلکه خیلی هم خوشحال شدم و خیلی ...

مرحوم آقای بروجردی بسیار مرد با واقعیتی بود، بسیار مرد باتقوایی بود، بسیار مرد با واقعیتی بود، بسیار مرد عالمی بود، عالمی بود.

بله، من یک وقت منزل یکی از علماء بودم بعضی از نوشتجات او را آورده بود من مطالعه بکنم، از علماء معروف طهران در بین نوشتجاتش به یک مسأله ای برخوردیم خیلی خوشحال شدم و از این قضیه تعجب کردم، ایشان یک استفتائی کرده بود از مرحوم آقای بروجردی نسبت به یک مسأله وقفی؛ ایشان در جواب فرموده بودند که: این مسأله احتیاج به یک تأمل بیشتری دارد و در مراجعه با اهل خبره و بصیرت در عرف این قضیه روشن می شود، تضييع وقت فقیه به این گونه استفتائات صحیح نیست. ببینید چقدر این کلام، کلام...؛ این چی را می خواهد برساند؟ ایشان می خواهد بگوید من یک آدمی هستم و قتم ارزش دارد، وقت من ارزش دارد، اینجور نیستیم که بخواهیم افراد را دور خود جمع کنیم و رساله بدهم و چاپ کنم و با هزار تا کلک و امثال ذلک خلاصه دور خودمان را شلوغ کنیم و اینها، اینطور نیست قضیه؛ من یک آدمی هستم که احساس می کنم و قتم را اگر بخواهم در خدمت به دین و اسلام قرار بدهم باید تحفظ بر این مسأله داشته باشم و شما - حالا این شخصی که سؤال کرده بود این یکی از علمای مهم بود شخص عادی نبود - برای شما که یک شخص عالمی هستید صحیح نیست که وقت مرا با این جور مسائل بگیرید. این نشان از واقعیت ایشان می کند ها که این مرد، مرد با واقعی بود، اهل دنیا و این مسائل نبود مرحوم آقای بروجردی - رضوان الله علیه - ما کجا دیگر می توانیم مثل اینها پیدا بکنیم؟!

برای رسیدن به آن مدارج چاره ای نیست از این که سالک باید کارهایی را انجام بدهد، که آن کارها موجب بشود از توغل در این دنیا و ابتعادی که از حضرت حق در مقام اثبات پیدا کرده و از آن حقیقت مجرد خودش و صفای محض خودش به دور افتاده، برای رسیدن به آن حقائق مجرد و به فعلیت درآوردن آن استعدادات و آن قوای اجمالی در نفس، برای او باید کارهایی را انجام بدهد، باید عباداتی را داشته باشد، باید

اشتغالات به مسائل معنوی را داشته باشد و الا نمی تواند به آنجا برسد، امکان ندارد، باید از گناه پرهیز کند، باید از مسائلی که عامه مردم به آن مسائل مبتلا هستند باید از آنها دوری کند، این لازمه اش است.

اگر انسان چهل روز مشغول به عبادت باشد، مشغول به مراقبه باشد، با یک تهمتی که به رفیقش می زند یا به شخص دیگر می زند، تمام اثرات آن چهل روز همه خنثی می شود؛ با یک غیبتی که از یک مؤمنی بکند، تمام آن اثرات آن یک اربعین و آن اذکار همه از بین می رود؛ مسیر همین است، راه همین است، این دو با هم توافق ندارند، التیام ندارند، چرا؟ چون خداوند متعال نظام وصول به خود را منافی با ارتکاب به محرّمات و به امور مانعه برای این نظام قرار داده و او هم نمی آید از این نظام تعدی کند، او هم نمی آید از این نظام سرپیچی کند، یکی از اموری که برای رسیدن به مقام کمال و استجماع ظهورات مختلفه صفات و اسماء جمال و جلالیه حق است یکی از آنها پرداختن به اوراد و اذکاری است که این اذکار و این اوراد موجب تلطیف نفس و موجب تجرد نفس و بالمآل نتیجه آن انکشاف حقائق و مظاهر اسماء و صفات حق است و هیچ گریزی و گزیری از این مسأله نیست.

عالم وجود این دارای مراتب و مراحل مختلفی هست، مراتب ماده، بعد عالم برزخ و مثال، بعد مثال علیا یا ملکوت، بعد جبروت، بعد لاهوت، همینطور تا به مراتب اسماء کلیه حق و مرتبه ذات بخواد برسد، اینها مراتبی است که عالم وجود را گرفته. برای رسیدن به این مراتب در هر مرحله ای انسان احتیاج دارد و نیاز دارد که یک سری اعمال و کارهایی را انجام بدهد، و برحسب دقت و ظرافت در آن ظهور و در آن مظهر در عوالم علوی دقت و ظرافت در عمل هم برای سالک طبعاً پیش می آید و هر کدام از این اعمال برای مرتبه ای از مراتب باید لحاظ بشود، انسان نمی تواند یک نسق واحد را برای جمیع این مراتب و جمیع این مراحل در نظر بگیرد، چرا؟ به جهت اینکه انسان در یک قانونی نهفته است که آن قانون اقتضاء می کند در هر مرتبه ای یک نحوه بروز و ظهور داشته باشد. همانطوری که شما با اطفال به یک نحوه صحبت می کنید، با شخص بزرگتر به نحو دیگر، همینطور از نقطه نظر صعود و ارتقاء نسبت به مدارج و مراحل برای افراد اختلاف، اختلاف کلی است؛ و برای این منظور است که خداوند متعال عبادات مختلفی را در طول شبانه روز برای انسان در نظر گرفته، چرا نماز صبح باید دو رکعت باشد؟ چرا نماز ظهر و عصر باید چهار رکعت باشد؟ نماز مغرب چرا سه رکعت است؟ آیا خداوند روی دلخواه خود این را برای بشر قرار داده؟ خدا که دلخواه ندارد، خدا که میل و اراده، مثل اراده ما ندارد، چرا اینطور است؟ به جهت اینکه نحوه شاکله وجود انسان در ارتباط با مدارج کمال و در ارتباط با جریانی که دور انسان قرار دارد، اقتضاء می کند نماز صبح دو رکعت باشد سه رکعت نباشد، نماز ظهر باید چهار رکعت باشد، یعنی طلوع فجر یک تأثیری را بر قوای روحی و جسمی انسان می گذارد که لازمه او قیام انسان است به این کیفیت از عبادت که آن تأثیر در نماز ظهر نیست و نماز ظهر یک تأثیر خاص به خود را دارد؛ و این مسأله کاملاً برای انسان مشهود است؛ حال انسان در بین الطلوعین با حال انسان هنگام غروب آفتاب

تفاوت می‌کند، درحالی‌که هر دو به یک کیفیت است، در بین الطلوعین خورشید می‌خواهد طلوع کند در غروب آفتاب خورشید دارد پرتو خود را بر می‌گیرد و برمی‌چیند، هر دو یکی است؛ اما چرا این حال تفاوت می‌کند؟ بین الطلوعین حال، حال انبساط است، در هنگام غروب آفتاب، حال غم و قبض برای انسان حاصل می‌شود، و هر دوی اینها دو مظهر از مظاهر پروردگار است **فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ (ق، 39)** وارداتی که برای انسان ممکن است در این دو حال اتفاق بیفتد کاملاً با هم متفاوت است. این مال چیه؟ مال کیفیت ارتباط بین نظام وجودی انسان و نظام حاکمی است که در دور انسان قرار دارد و الا چرا باید اختلاف داشته باشد؛ هنگام ظهر یک حال مخصوصی برای انسان پیدا می‌شود که آن حال نه در صبح هست و نه در غروب، آن حال با صبح و با غروب تفاوت می‌کند، لذا بزرگان به نماز ظهر بیش از سایر نمازها اهمیت می‌دادند. دعا در هنگام زوال از سایر موارد و مواقع به استجابت نزدیکتر است؛ این خصوص نماز ظهر است ها برای نماز عصر هم حتی نیست؛ این مال چیه؟ مال کیفیت ارتباط انسان در این نظام. تمام این عالم در ارتباط با یکدیگر تأثیر و تأثر می‌گذارد، فعل و انفعال دارد؛ این کرات، این نظام اجرام آسمانی، تمام اینها در خصوصیات تأثیر و فعل و انفعالاتی که بر عالم ماده و غیر ماده می‌گذارند مؤثر است؛ و در این مسأله، مسائل خیلی عجیب و پیچیده‌ای وجود دارد، ارباب طلسمات و صاحبان علوم غریبه و عجیبه در این مسأله، اصلاً پایه نظام آنها بر ارتباط بین اجرام سماوی قرار دارد؛ یک ذکری، یک وردی در این موقع از اقتران یا تقابل بین دو جرم سماوی یک اثری را دارد که در غیر از این مورد ندارد. حالا خب ما وارد در این بحث نمی‌خواهیم بشویم، بخاطر اینکه گرچه بحث، بحث حقیقی و واقعی است اما اثر چندانی در مسائل و مطالب ما ندارد و الا اگر بخواهیم وارد این قضیه بشویم باید خدمتتان عرض کنم که **... وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (الإسراء، 85)** یک در هزاران ما از مسائل اطلاع نداریم. اینها مال چیه؟ مال کیفیت ارتباط بین آن نفوس ملکوتی اجرام سماوی با مسائل و قضایائی است که در این کره خاکی اتفاق می‌افتد و همینطور در سایر کرات، این تأثیر و تأثرات موجب یک کیفیت از اعمال انسان می‌شود؛ لذا آن نحوه عبادت و ذکری را که انسان در بین الطلوعین بگوید آن کیفیت ذکر تأثیرش را در بین صبح تا ظهر یا در بعدازظهر ندارد. این مال چیه؟ مال خصوصیت آن موقع است، ادعیه‌ای که از ائمه معصومین علیهم السلام برای حالات مختلف و مراتب مختلف انسان بیان شده، این ادعیه هر کدام یک ظرف خاص به خود را دارد، انسان نمی‌تواند از سر خود از اول این کتاب شروع کند فرض کنید تا آخر این کتاب را یک دوره کند، هر کدام از این ادعیه یک اثر دارد، هر کدام از این دعاها یک اثر خاص را دارد، دعای افتتاح یک اثری را دارد و دعای ابی حمزه ثمالی یک اثر دیگری را، دعای کمیل یک اثری را دارد و دعای صباح یک اثر دیگری را، البته دعای صباح خیلی نزدیک به دعای کمیل است، مناجات شعبانیه یک اثری را دارد که این فرض کنید که ادعیه ماه رجب آن اثر را ندارد، این دعا مال ماه رجب است، این دعا

مال ماه شعبان است، این دعا برای انسان در این وقت است، چه بسا ممکن است در بعضی از حالات قرائت بعضی از ادعیه برای انسان مناسب نباشد.

یک شخصی است، یکی از آقایان بود می گفت من ... مثال خوبی می آورد، مثال جالبی بود، می گفت یک وقت ما را در یک مجلس ختمی دعوت کردند، مجلس ختمی بود خیلی معظم و خیلی چیز در همین در بالای شهر بود و... می گفت ما شرکت کردیم در آنجا آن واعظی که راجع به صلاح و عمل صالح و عمل حسن داشت راجع به این صحبت می کرد که این مثال را زد مثال خیلی خوبی هم بود و جالب است که عمل صالح یک عمل است، عمل حسن و خوب هم یک مسأله است و صحیح هم یک مطلب دیگر است و این دو با هم ممکن است تفاوت داشته باشد؛ می گفت: ما در این مجلس شرکت کردیم، آن واعظ رفت بالای منبر، حالا مجلس ختم و فلان و به جای اینکه از آخرت و دنیا و مسائل قبر و حساب و کتاب و از این مطالب بگوید، طبعاً در مجلس ختم این مطالب را می گویند دیگر، مطالبی که جنبه تنبیه داشته باشد، جنبه تذکر داشته باشد. شروع کرد از اقسام سگ صحبت کردن؛ که ما چند جور سگ داریم، سگ گله داریم، سگ وحشی داریم، سگ پاسبان داریم - مجلس ختم است از سگ که نمی آیند حرف بزنند - سگ پاسبان داریم، سگ شکاری داریم، و در اسلام ذبیحه سگ شکاری حلال است و چه هست و از این... آمد پائین، به او گفتم: آفاجان! حرفت حرف خوب است، ولی حرف صالح نیست. صالح یعنی صلاحیت دار، حرف، حرف خوب است، حرف درست است، بله چند جور سگ داریم، سگ گله داریم، سگ شکاری داریم، سگ حارس داریم، سگ نگهبان داریم، و امثال، سگ ولگرد و ...، اما این به درد مجلس ختم نمی خورد، اینهایی که یک کسی شان را از دست دادند بیایند اینجا اقسام سگ بشنوند.

حالا این ادعیه ای که از ائمه علیهم السلام برای رشد و تکامل انسان آمده هر کدام از اینها یک مرتبه خاص را می طلبد در بعضی از حالات انسان، فرض بکنید که در هنگام غروب آفتاب اگر شما دعاء صباح را بخوانید، این اصلاً وفق نمی دهد، دعاء صباح اصلاً مال صبح است، دعاء سمات که وارد شده است در عصر جمعه انسان بخواند این دعاء سمات مال صبح جمعه نیست، آن اثر را ندارد، دعاء سمات مال عصر جمعه است تا اثر داشته باشد؛ دعای افتتاح در شبهای ماه مبارک رمضان است نه بین صبح تا ظهر، دعائی است که بعد از اینکه انسان روزه گرفته تا غروب و افطار کرده و این روزه در او تأثیر گذاشته، حالا که افطار کرده یک اثرات خاصی بعد از افطار برای صائم می آید این دعا مال این موقع است؛ حالا اگر قرار باشد یکی از اول مفاتیح را بگیرد بیاید جلو همینطوری برود تا آخر، این می دانید مثل چی می ماند؟ مثل اینکه شما یک دیگ درست کردید، توی این دیگ هم برنج می ریزید، هم سرکه می ریزید، هم شکر می ریزید، هم نمی دانم نخود می ریزید، خب این غذا را کی می تواند بخورد؟

از اول بگیرید شما دعاها را بیایید تا آخر، آقا همه اش از معصوم است دیگر، خود معصوم هم اینجوری

نمی‌گرفت اول مفتاح را بیاید تا آخر؛ خودش وقت داشت، حساب داشت، هر دعائی را در یک وقت می‌خواند، تازه متناسب با حالش، که انشاءالله عرض می‌کنیم در جلسه بعد اگر خدا توفیق بدهد، ممکن است یک ذکر، یک ورد در یک حال برای انسان مفید، اما همان یک ذکر در حال دیگر آن فائده را نداشته باشد، بلکه اثر آن حال قبلی را از بین ببرد، اینها مال چیست؟ مال این است که نظام تکاملی انسان و نظام رشد و رقاء نفسانی انسان محکوم قوانینی است که برای به فعلیت در آوردن آن قوانین باید از یک مبانی پیروی کرد، اگر پیروی نکنیم آن رشد و آن تکامل برای نفس انسان پیدا نخواهد شد؛ همانطوری که در نظام اعتدال در نظام مزاج بدن، بدن محکوم یک قوانینی است که برای صحت و برای سلامتی، ما باید یک مبانی را مد نظر قرار بدهیم.

اینجاست که بزرگان و اولیاء برای رشد و برای ترقی سالک اشتغال به اوراد و اذکار را از اهم مسائل در سیر و در سلوک می‌دانند. وقتی که مرحوم قاضی به علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - می‌فرماید: اگر دنیا می‌خواهی نماز شب بخوان! اگر آخرت می‌خواهی نماز شب بخوان! برای این مسأله است که رسیدن به کمال بدون نماز شب ممکن نیست. وقتی مرحوم قاضی می‌فرماید: تعجب می‌کنم از افرادی که داعیه و اُمْنیّه برای رسیدن به حق را دارند و به نماز شب بر نمی‌خیزند. معلوم می‌شود که این نماز شب یک تأثیر بطی و تأثیر جدی در این مسأله دارد؛ خب بسم الله هر که می‌خواهد بفرما! اینها که راه را رفتند، اینها که دارای بصیرت هستند، اینها که مطالب را از روی واقعیت می‌گویند، اینطور می‌گویند؛ این مال چیه؟ مال این است که در ارتباط بین مسائل و خصوصیات نفس انسان و بین کمالات و فعلیتهائی که باید این نفس پیدا کند یک جریاناتی وجود دارد، آن جریانات باید انجام بگیرد، اگر انجام نگیرد نفس نمی‌تواند به فعلیت برسد، صد سال هم می‌خواهد بماند، بماند؛ این جریانات باید انجام بگیرد، نماز شب باید انجام بگیرد، اگر انجام نگیرد نمی‌تواند برسد؛ اشتغال به ادعیه باید باشد، اگر نه نمی‌تواند برسد؛ دوری از محرّمات و اتیان به فرائض و اتیان به مستحبات باید باشد و الا نمی‌تواند برسد؛ هیچ فائده‌ای ندارد.

ماه مبارک رمضان را در پیش داریم، ماهی است که رحمت خداوند بر بندگان و آن مغفرتش و به عبارت دیگر جنبه فیض عامش بیش از سایر ماهها برای افراد است و ماهی است که از خصوصیات این ماه این است که انسان در این ماه چه روزه داشته باشد، صائم باشد یا نباشد، تغییر را در وضع خودش و در کیفیت خودش ملاحظه می‌کند. یعنی آن حکومت و آن غلبه قوای معنوی روزه بر کلیه افراد به نحوی است که خواهی نخواهی انسان را متأثر می‌کند، حالا چه برسد به اینکه خود انسان صائم باشد و از بهترین اقسام صوم هم دارا باشد. چون می‌گویند روزه چند قسم است؛ یک روزه خود انسان صائم باشد و آن روزه‌ای است که همین کیفیتی که در رساله‌های عملیه است، به همین کیفیت عمل کند؛ مُفطرات را انجام ندهد، محرّمات را انجام ندهد و روزه او روزه مقبولی است و در همین حد غذا نخورد، آب نیاشامد، دُخان و دود غلیظ به حلق فرو نبرد، سر زیر آب

نکند و امثال ذلک، آن مفطراتی که برای روزه می‌شمارند. این روزه فقط یک نوع اسقاط تکلیف دارد، اسقاط تکلیف ظاهر. اما ما که یک تکلیف نداریم.

یکی از مسائلی که متأسفانه در فقه امروز مورد دقت قرار نگرفته اینست که در رساله‌های عملیه و امثال ذلک فقط از یک بُعد مسائل فقهی و شرعی شما می‌بینید وجود دارد و همین مسائل حلال و حرام ظاهری و بدون توجه به مسائل و مراتب مافوق این جریان ظاهر، اینها دیگر توی رساله‌های عملیه نیست. به عبارت دیگر گویا فقط رساله‌های عملیه متکفل تکلیف عوام‌اند و از آن تکالیفی که بر عهده خواص است در آنها چیزی وجود ندارد، البته طبیعی مطلب هم همین طور است. ولی اگر ما دقت کنیم می‌بینیم که تکلیف بر حسب مراتب بصیرت و فعلیت مکلفین فرق می‌کند؛ تکلیف عوام همین عمل به فرائض و واجباتی است که برای همه ما معلوم و معروف است و نهی از همان محرّمات مانند تهمت، مانند سرقت، مانند شرب خمر و امثال ذلک. این تکلیف، تکلیف ظاهر است. اما برای افرادی که اینها بصیرت بیشتری دارد و مقصد بالایی را می‌طلبند تکلیف تفاوت دارد. برای رسیدن به آن مسائل واجب است که مکلف به اموری بپردازد که عوام در ارتباط با آنها کاهل و غیر ساعی هستند. همان طوری که در روز قیامت خداوند متعال از تکالیف ظاهری ما حسابرسی می‌کند، همین‌طور نسبت به رشد فکری و عقلانی ما در انجام آن تکالیف بالاتر حسابرسی می‌کند. می‌گوید: من به تو این عقل را دادم، من به تو این ظرفیت را دادم، چرا از این مواهبی که من به تو دادم، از این مواهب استفاده نکردی؟ و توان خود را فقط در محدوده اتیان به تکالیف عوام قرار دادی؟ او هم دارای تکلیف است. این تکلیف تکلیف ظاهر است. با انجام این روزه انسان از عهده این تکلیف ظاهر برمی‌آید.

یک روزه دیگر هم داریم می‌گویند روزه خواص؛ آن روزه‌ای است که علاوه بر رعایت این مسائل ظاهر، به مسائل دقیق‌تر و باطنی هم بپردازد؛ زبان خود را از گفتار لغو حفظ کند. گفتار لغو منظور کذب نیست، کذب با لغو دوتاست. آن کذب که اصلاً حرام است، گفتار لغو، گفتار بیخود، کلام غیر مفید؛ آقا بنزین گران شده، شده که شده، این می‌شود لغو، این کذب نیست ولی لغو است. شخص روزه دار نباید بگوید، اگر بگوید به آن روزه‌اش صدمه می‌زند. آقا! من در خیابان می‌رفتم دیدم یک تصادفی شده یک جمعیت ایستاده بودند و دعوا شده بود؛ حالا شده که شده. آقا امروز من دیدم فرض بکنید که فلان چیز اتفاق افتاده، از این مسائلی که در جلسات ما همین طوری می‌گذرد و بدون نتیجه و بعد از گذشت یک سال انسان هیچ نتیجه‌ای را بر او مترتب نمی‌بیند. دروغ نیست، حرام هم نیست ولی لغو است، اثر ندارد مسأله علمی نیست، مسأله معنوی نیست، یک کلام بیخودی است همین طوری انسان برای اتلاف وقت بگوید. خواص این کار را نمی‌کنند. گوش انسان از شنیدن مطالب لغو باید به دور باشد. مطالب حرام که اصلاً جای خود دارد، آن مربوط به خواص نیست، آن مربوط به عوام است باید رعایت کنند. شنیدن موسیقی که آن حرام است نه اینکه مربوط به خواص است. شنیدن تهمت و جلوگیری نکردن، آن مربوط به عوام است، آن اصلاً مربوط به خواص نیست.

شنیدن غیبت و سکوت کردن این مربوط به عوام است. گوش انسان در ماه رمضان و در صوم، کلام لغو را نباید بشنود. قدم انسان در ماه مبارک رمضان و در هنگام صوم نباید حرکتی بکند که آن حرکت، حرکت لغوی باشد. حرکت انسان باید حرکت منطقی باشد، نمی‌شود لغو باشد و به طور کلی اعضاء و جوارحی که خداوند متعال این اعضاء و جوارح را برای انجام عمل مفید و عمل منطقی برای انسان قرار داده نباید عمل لغوی از آنها سر بزنند؛ این مربوط به خواص است. اگر ما توانستیم در این یک ماه به این مرحله عمل کنیم نتایجش را هم می‌بینیم.

اما یک مرتبه‌ای هست بالاتر از این، یک مرتبه دیگری هم هست که اصلاً آن را نمی‌گوییم، یعنی می‌بینیم...، حالا بالاجمال می‌گوییم ولیکن باید از خداوند توفیق رسیدن به آن مراحل را قرار بدهیم. آن مرحله‌ای که بالاتر از این است می‌گویند: روزه خاص‌الخاص. آن چیه؟ آن روزه‌ای است که حتی خطوط لغوی هم برای انسان پیدا نشود، نه اینکه انسان پیدا بشود و بعد او را دفع کند. حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام داشتند با حواریون از کنار یک خرابه‌ای می‌گذشتند، دودی در آن خرابه بود اینها سرفه کردند و دود آمده بود و استنشاق و اینها را مختل کرده بود. حضرت عیسی به آنها فرمود: ای حواریون! حضرت موسی در شریعتش دستور داد از زنا پرهیز کنید اما من به شما می‌گویم خیالش را هم به سر نیاورید چون خیال این عمل زشت مانند نیران و آتشی است که در کناری برافروخته بشود، گرچه سوزندگی او موجب نمی‌شود که انسان آتش بگیرد ولی دودی که از او متصاعد است انسان را متأثر می‌کند. یک سالک آن لطافتی را که به واسطه عبادت به دست آورده است با یک خیال گناه از دست خواهد داد، آن نورانی‌تی که در خود می‌بیند آن نورانیت را اگر می‌خواهد حفظ کند باید خطور هم نداشته باشد **إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ** (الأعراف، 201) «وقتی که شیطان می‌خواهد بیاید متذکر می‌شوند.» این می‌آید دور می‌زند از یک راهی وارد بشود، هی دور می‌زند که از یک راه وارد بشود. این نطفه می‌گوید وقتی که اسپرم می‌خواهد وارد اوول بشود بعضی از مقاطع پوستی این اوول که مؤنث هست جدارش نازک‌تر از بعضی از هسته‌های دیگر است، این اسپرم‌ها می‌آیند خودشان را به این پوسته‌های می‌زنند هی نوک می‌زنند تا اینکه یک جا منفذی پیدا بکنند برای ورود در اوول که انعقاد نطفه بشود. هی می‌گردند دور این تخمک تا اینکه آن راه و آن خصوصیت را پیدا بکند. این عجیب است واقعاً خداوند متعال چه شعوری داده آن وقت ما همین طوری... می‌گردند تا یکی از اینها موفق می‌شود به همان مقطع نازک‌تر از بقیه برسد در آنجا داخل می‌شود. به محض اینکه شد فعل و انفعالات دیگر انجام می‌شود و در آنجا ترکیب می‌شود و مسائل دیگر پیش می‌آید. این شیطان وقتی که می‌آید دور انسان مثل این اسپرم‌هایی که دور آن اوول می‌گردند همین طوری دور انسان دور می‌زنند، از کجا بیاید وارد این نفس بشود همین جوری دور می‌زنند. یک جایی را که پیدا بکند می‌آید و زهرش را در آنجا می‌ریزد و وارد می‌شود. لذا تا می‌خواهد یک فکر خلافی در ذهن بیاید فوراً انسان باید آن فکر را دفع کند. اگر بخواید

بیاید و آن فکر بماند دخل انسان آمده. حالا این بیاید و مستقر بشود و این نقطه منعقد بشود، حالا انسان بخواهد آن را دفعش کند، مگر حالا از بین می‌رود. از اول مرحوم آقای حدّاد می‌فرمودند که: چی می‌گویند شیطان و این حرفها؟ انسان باید با یک خنجر در کنار قلبش بایستد و تا شیطان می‌آید بزند بر همان سرش که اصلاً نگذارد که ... این مال این است که نفس انسان به یک کیفیتی است، این نفس، نفس هیولانی است یعنی نفسی است که قابل شکل‌گیری و قابل قالب‌گیری است. این تخیل می‌آید و نفس را قالب می‌دهد، شکل می‌دهد، نباید بگذارید شکل پیدا کند. آن وقت حالا همین تخیل اگر تخیل صحیح و منطقی باشد - که البته اینها مال مجالس بعد هست نسبت به کیفیت تأثیر ذکر که اصلاً چرا به عنوان یک عمل واقعی و حقیقی ما اسمش را می‌نامیم؟ در آنجا کیفیتی که ذکر تأثیر می‌گذارد در نفس در آنجا عرض می‌کنیم - این یک عمل لغو نیست. این تخیل می‌آید و شکل می‌دهد چون آن چیزی که موجب می‌شود که نفس برگردد عمل ظاهری نیست که یک شخص انجام می‌دهد، این یک عمل خارجی است، عمل خارجی در نفس تأثیر نمی‌گذارد. آن نیتی که در وراء این عمل خارجی قرار گرفته، آن نیت نفس را برمی‌گرداند. همان طور که نیت در خارج نمی‌تواند تأثیر بگذارد، البته به یک لحاظ، فعل خارجی است، شما هر چی نیت - فرض بکنید که - غذا بکنید، سیر نمی‌شوید، باید غذا میل کنید. همین طور آن چه که موجب تغییر و تبدل نفس است نیت و تخیلاتی است که انسان انجام می‌دهد. اگر آن نیت و تخیل، تخیل صحیح باشد نفس را به تجرد می‌برد و اگر آن تخیل و نحوه تصاویر ذهنی تصاویر غلط باشد نفس را به قهقراء و کثرت می‌برد.

حالا روی این حساب روزه خاص‌الخاص آن روزه‌ای است که اصلاً به طور کلی تخیل خلاف در آنها وجود ندارد بلکه آنچه که در ذهن آنها نقش می‌بندد رضای خداست. آنچه که نقش می‌بندد منور نفس است، آنچه که نقش می‌بندد موجب انبساط نفس می‌شود. این روزه، روزه خاص‌الخاص است.

یک روزه دیگر هم داریم که این روزه مخصوص اولیاء است. آن دیگر مربوط به اضطراب سرّ و عدم اضطراب سرّ است که آن دیگر حالا بماند برای بعد. اما این سه مرحله روزه‌ای که عرض شد اینها خب بالاخره المَرءُ یَطِیْرُ بِهَمَّتِهِ انسان است و همّت او، انسان است و عرق او، انسان است و حمیت او، هر کسی دارای یک حمیت و دارای ... باید از خداوند متعال بخواهیم که خداوند ما را موفق کند به این روزه‌ها روزه‌های خاص‌الخاص، به اینها و توفیق هم از اوست دیگر، بالاترش هم بود باز عیب ندارد و ما راضی هستیم، اگر بالاترش را هم به ما دادند ما حرفی نداریم، خیلی توقع بالا داریم. آخر نگاه می‌کنیم می‌بینیم آنجا اوضاع به یک نحو دیگر است، آنجا به ضعف ما نگاه نمی‌کنند، آنجا به عرض می‌شود که بزرگواری خودشان و رحمت خودشان نگاه می‌کنند، حالا که می‌بینیم صاحبخانه این طور است چرا ما بخل کنیم؟ چرا ما کم بگذاریم؟ بگوییم: خدایا! آن چهارمی‌اش را به ما بده. از خدا که بعید نیست.

یک روایتی داریم خیلی عجیب؛ خداوند متعال می‌فرماید: اَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ بِي «من ارتباطم با

بندهام به همان نحو است که بنده با من ارتباط دارد.» اگر بنده من حُسن ظنّ به من دارد من هم با بندهام حسن ظن دارم، حسن رفتار و حسن سلوک دارم. اگر بنده من مرا عاجز می‌داند من هم اصلاً به این اعتنا نمی‌کنم. اگر بنده من، مرا همه چیز می‌داند، مُفیض می‌داند، صاحب رحمت و مغفرت و اینها می‌داند، من هم همین جوری با او سلوک می‌کنم. حالا این، این طوری است دیگر، حالا که این طور شد چرا حالا ما کم بگذاریم؟ می‌گوییم: خدایا! آن چهارمی‌اش را به ما بده. او که می‌دهد، انشالله. مرحوم آقا می‌فرمودند: مگر این چیزهایی که ما بدست آوردیم از خانه خاله‌مان بدست آوردیم، آن داده دیگر - حالا نسبت به خودشان که نمی‌فرمودند آنچه که بزرگان و اینها - آن داده، حالا که آن می‌دهد ما چرا کم بگذاریم؟ صاحبخانه از عطا و لطفش کم نمی‌آورد. اگر تمام دنیا بشوند عارف از اوّل درجه حالا یک مثالی بهتون می‌زنم: اگر همه دنیا بشوند مثل پیغمبر از خدا کم می‌شود؟ حالا اگر همه دنیا بشوند کافر، باز از خدا چیزی کم نمی‌شود. به اندازه یک سر سوزن از آن خزانه خرج خدا یک سر سوزن کم نمی‌شود. چرا؟ چون این را دیگر ما طلبه‌ها می‌دانیم دیگر، حقیقه‌الوجود اختصاص به ذات او دارد. خرج بکند تو این کیسه‌اش ریخته، خرج نکند از این کیسه‌اش در نیآورده، هر دو یکی است. شما پول از این کیسه‌تان در بیاورید تو آن کیسه‌تان، تو آن جیب‌تان بریزید، چیزی بهتون اضافه شده؟ ابداً. پس حالا که این طور هست ما آن مرتبه بالا را می‌خواهیم، آن مرتبه.

خدا رحمت کند مرحوم آقا - رضوان الله علیه - ایشان یک عبارتی را داشتند که من این عبارت را در سایر کلمات بزرگان ندیدم. من یک روز به مرحوم آقا عرض کردم: شما در این مطالبی که نسبت به شاگردان و دوستان و اینها دارید، آخر بعضی‌ها صداشون درمی‌آید، حالا مثلاً یک قدری، البته به این بیان نگفتم ولی با این عبارت، حالا یک قدری تخفیف بدهید، حالا یک قدری فرض کنید که ملایم‌تر، حالا فرض کنید که راه یک ساعته را شش ساعته، ده ساعته به این کیفیت. ایشان خوابیده بودند می‌خواستند استراحت کنند، مریض هم بودند، بلند شدند نشستند، گفتند: آسید محمد محسن! من به کمتر از سلمان فارسی برای رفقایم رضا نمی‌دهم. ببینید! حالا سلمان فارسی کی بود؟ اوّل صحابی پیغمبر بود، اوّل صحابی پیغمبر بعد از امیرالمؤمنین سلمان فارسی بود. حالا این مرد خودش کجاست که می‌گوید من به کمتر از سلمان فارسی برای رفقایم رضا نمی‌دهم؟ ما هم دیگه هیچی بستیم، دیدیم فایده ندارد. این آقا این جوری است دیگر، کاریش نمی‌شود کرد. خب ببینید این مظهر رحمت حقّ است، مظهر لطف حقّ است، مظهر عطاء حقّ است. یک همچنین شخصی چه برداشتی دارد؟ چه مسائلی در نیتش می‌گذرد؟ خب حالا دیگر اینها مطالب

منظور این است وقتی قرار بر این باشد ما باید بالاتر را از خدا بخواهیم. مطالبی بود که سابق خدمت رفقا عرض می‌شد و بزرگان هم بر این دستور می‌دادند در خصوص ماه رمضان. یکی از مسائلی که می‌فرمودند: این نمازهای تراویح است که هزار رکعت نماز است در صورت امکان و مناسبت موقعیت، خواندنش خیلی مؤکّد است و آن طوری که می‌فرمودند به این کیفیت است از شب اوّل ماه مبارک رمضان -

در صورت ثبوت رؤیت - تا شب بیستم، هشت رکعت نماز بین نافله مغرب و نافله عشاء است، از شب بیستم تا شب سیّم، بیست رکعت است. این ده رکعت است آن بیست رکعت است که مجموعاً می‌شود هفتصد رکعت؛ هشت تا بعد از مغرب، دوازده تا بعد از نماز عشاء است، این مال تا شب بیستم است که بیست تا بیست تا می‌شود چهار صد تا و در آن دهه آخر به جای دوازده رکعت بیست و دو رکعت می‌شود که می‌شود سی رکعت، آن هشت رکعت به جای خودش، سیصد تا و چهار صد تا، هفتصد تا و در شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم هم هر کدام صد رکعت اضافی است که می‌شود هزار رکعت. این نماز، نمازی است که زمان پیغمبر بوده و خود رسول الله می‌آمدند در مسجد مدینه، در مسجد این نماز را می‌خواندند دوباره می‌رفتند در منزل برمی‌گشتند آن نافله‌ها را بعد از نماز عشاء که می‌خواندند دوباره در همان مسجد می‌خواندند بعد تشریف می‌بردند به منزلشان. ائمه علیهم‌السلام هم این طور که داریم اینها را می‌آمدند و در مسجد می‌خواندند، مسجد مدینه. البته ائمه‌ای که در آن زمانی که در مدینه سکونت داشتند. نماز، نماز مستحب است البته الآن اهل تسنن اینها را به جماعت می‌خوانند و یکی از بدعتهایی که عمر لعنه‌الله علیه قرار داد، همین این بود که نماز تراویح را آمد به جماعت خواند و امیرالمؤمنین علیه‌السلام وقتی که به خلافت رسیدند آمدند برداشتند اما مردم قبول نکردند و حضرت هم فرمودند: هر طوری که خودتان می‌دانید. این یک مطلب است.

مطلب دیگر قرائت دعای افتتاح هست در شبهای ماه مبارک رمضان و یا مقداری از دعای ابوحمزه ثمالی، البته همه دعای ابوحمزه ثمالی لازم نیست بلکه یک مقداری از آنها، چون صرف خواندن دعا هم نفس او خیلی مطلوب نیست، تأمل در مضامین بسیار اهمیت دارد و بهتر است که انسان آنها را با تأمل و اینها بخواند و مطلب دیگر که بسیار مهم است قرائت یک دوره حداقل قرآن کریم است و اهداء ثوابش به پیغمبر اکرم و این در طول روز بهتر است خوانده بشود یعنی هنگامی که انسان روزه دار است و در عصر مناسبتش بیشتر از سایر موارد هست، غیر از آن بین الطلوعین که به جای خودش است، این در روزه وارد شده، حداقل یک دور است و از ادعیه ماه مبارک رمضان و اینها هم که به آن مقداری که می‌سور هست و خیلی مناسب است. خلاصه ماهی است که خداوند سفره‌اش را پهن کرده، گفت:

گر گدا کاهل بود | | تقصیر صاحبخانه چیست؟

پیغمبر اکرم راجع به خصوصیت این ماه می‌فرمایند: **فَإِنَّ الشَّقَى مَنْ حَرَّمَ رِضْوَانَ اللَّهِ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْعَظِيمِ** «شقی به آن کسی گفته می‌شود که ماه رمضان بر او بگذرد و این از رضوان و رحمت خدا محروم باشد.» یعنی ببینید مسأله چقدر مهم است که نیاز نیست انسان تلاش کند، نیازی به تلاش در این ماه نیست، همین قدر که ماه رمضان بر او بگذرد و این چکار باید انجام بدهد که نتواند. یک روایتی است از امام سجّاد علیه‌السلام، در مکه بودند شخصی می‌آید خدمت حضرت و عرض می‌کند: الآن دیدم که حسن بصری نشسته بود و عده‌ای به دور او بودند و او داشت می‌گفت: تعجب نیست از کسی که به دوزخ و به جهنم می‌رود،

تعجب از کسی است که در این دنیا جوری عملش را انجام می‌دهد که در آخرت مستحق بهشت است. امام سجّاد علیه‌السلام می‌فرماید: من این طور نمی‌گویم، من خلاف این را می‌گویم، من می‌گویم: تعجب نیست از کسی که به بهشت می‌رود، تعجب از کسی است که با این رحمت و اسعۀ پروردگار خودش را مستحق عذاب می‌کند. باید از این تعجب کرد.

کلام امام است دیگر و خلاصه در این ماه از هر جهت و از هر قسم ریخته برای انسان خلاصه باید بگیریم و عرض می‌شود که برای طول سالمان خرج کنیم. خلاصه این ماه، ماهی است که، بقول این تجّار بعضی وقتها یک موارد پیدا می‌شود که به اصطلاح یک معامله خیلی خوب و یک تجارت خیلی خوب می‌گویند: موقعیت را نباید از دست داد الآن را خلاصه باید داشت تا اینکه بعداً هم اگر کوتاهی کردیم داشته باشیم. ماه رمضان خلاصه ماه تجارت است اگر انسان در این ماه بگیرد، حسابی اگر بگیرد، می‌تواند در بقیۀ ایّام خرج کند، گرچه نمی‌گذارد آنچه که گرفته آرام باشد، همچنین خیال نکنید راحت حالا دیگر ماه رمضان تمام...، اگر در ماه رمضان فرض کنیم که فیض و توفیق خداوند نصیب انسان بشود انشاءالله این توفیق ادامه پیدا خواهد کرد، ولی در هر صورت موقع، موقع بسیار مغتنمی است و آنقدر این مسأله مهم است که ما می‌بینیم که مثل مرحوم آقای حدّادی - رضوان الله علیه - با آن درجات و با آن مسائل چه قضایایی را در این ماه برای ایشان منکشف می‌شد و به چه مطالبی می‌رسیدند که بعد از ماه به عنوان شکرانه این پذیرایی و این ضیافه‌اللهی که خداوند بندگانش را ضیافت کرده به شکرانه این، زیارت دوره انجام می‌دادند؛ از نجف شروع می‌کردند و بعد امامزاده‌ها می‌رفتند و ائمه و اینها می‌رفتند این چه بوده قضیه؟ یعنی این عمل اولیاء این یک مسأله عادی که نیست: حالا تعارفاتی است، حالا برویم فرض کنید یک زیارت امیرالمؤمنین حالا تشکر کنیم؛ این چه موهبتی نصیب آنها می‌شد در این ماه که به عنوان تشکر از حضرات معصومین به زیارت آنها از باب شکرگذاری و اینها می‌رفتند؟ همینقدر ما می‌دانیم که خبری هست، اینطور نیست که خودمان را بخوایم گول بزنیم:

گفت کس ندانست که منزلگه معشوق

اینقدر هست که بانگ جرسی می‌آید

ما همینقدر می‌دانیم که بانگ جرسی می‌آید، حالا دنبال این بانگ جرس را بگیریم، انشاءالله به منزل محبوب هم می‌رسیم. آنهایی که رفتند و رسیدند آنها گفتند که آقا هست، شما خاطرتان جمع باشد، هست، از یقین هم بالاتر است منتهی ما آنقدر دیگر در غفلت و این مسائل دیگر گرفتار هستیم و اینها را به شوخی و مزاح و اینها حمل می‌کنیم ولی نه اینها مسلم است هست.

انشاءالله از خداوند توفیق تشرف به ضیافت الله را در این ماه از خدا می‌خواهیم که سفره‌مان را هر چه پربرتر و دستنمان را از فیوضات خودش هر چه پُرتر و تمام افعال ما را و کردار ما را و نفوس ما را و سرّ و سویدای ما

را همان قرار دهد که بزرگان و اولیاء خود را آنچنان قرار داده است.

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ